

## ( ادبیات در افغانستان )

مطلب از ادبیات افغانستان در اینجا فقط در موضوع علم ادب *Literature* که عبارت از دوفن نظم و نثر وطن - آئیم در حالت موجوده باشد - چیز نوشتن است ، شك نیست این مقصد واجب میباشد **ك**م و بیشی از اوضاع پیشین ادبی این سرزمین بحثی رانده آید ، ولی تفصیل این مجمل نه آنست که علی المعجاله از ادبیات قرون قدیمه وطن تذکری داده شود . چه مسایل بسی بیچاره و مرور دهور آن را در زوایای فراموشی جهان مدفون نموده است . جستجوی این جنس مطالب باقیمت نفاست و اهمیت واجبی که دارد ، محتاج به زحمات سنگین ، و عاقبت نه امری قریب به یقین ، بلکه آمیخته باشك و تخمین خواهد بود . و اینست حال تاریخ های ادب و السنه از منته مقدمه اکثر ممل جهان .

بارعایت این مراتب باید گفت زحمت و مجاهدت درین راه از واجبات روحیه اقوام است . اما این مراعات از وظائف صفحات تاریخ ادبیات مملکت خواهد بود . نه ارتکالیف مقاله بسیطی که اراده و ضیق صحافت مجله باو اجازه طول کلام نمیتواند داد .

خوب است برگردیم مقصد :- برای آنکه حالت موجوده ادبیات وطن تا اندازه آشکارا و روشن گردد ، با ایستی قدری بگذشته نظر افکنند ، و اینخود واجب میباشد در زمینه ادبیات فارسی کوهستانی این مملکت سخن کشاده تر گفت .

شروع دیانت مقدسه اسلام در وسط آسیا مصدر تغییرات بزرگ مادی و معنوی اکثر ممل مخصوصاً افغانستان گردیده است ، در طی تطورات سهیم ، السنه و طویه این سرزمین از دستبرد تبدلات و تحولات روزگار تبدیل ماهیت نمود . مذهب متدس اسلام در اثر نفوذ عمیق روحانیت و حاکمیت ، با سهولت حیرت آوری لسان عرب را جانشین السنه اغلب ممالک متوحه آسیا نمود . تقدم عرب در علوم

و فلسفه که مک کرد باینکه زبان علمی و ادبی بلاد متعدده عالم عربی باشد ، چنانیکه آثار بهت آوراو با عظمت مقام خویش هنوز باقی و پایدار است .

بعد ازین پیشآمد و انقلاب عظیم ، مملکت افغانستان با السنه و طنبیه خویش وداع نمود . این السنه و طنبیه از قبیل زاوی ، هروی ، سگری ، رخت جانب دیار نیستی بر بستند .

افغانستان از عهد قدیم در بعضی از منته و برخی امکانه با مملکت فارس اشتراک زبان داشتند ، این اشتراک از پهلوای قرابت جوار و منافع اقتصادی و اختلاط پانیک و غیره تأیید میگردید . چنانیکه زبان زند *Land* معروف به با کتریانی *Bactrian* زبان قدیم افغانستان ، در هزار سال قبل المیلاد با کتساب مشهور اوستا *Avesta* و مذهب جدید روشنی پرست از ساحه افغانستان در مملکت فارس عزیمت فرمود ، و هکذا در زمانهای بعدتری ، زبان پهلوای فارس جانشین زبان زند در افغانستان گردید . زیرا مملکت فارس منلیکه در نژاد آریائی با افغانستان شرکت دارد ، در بعضی السنه و طنبیه نیز با هم مشترک بودند .

زبانهای هردو مملکت مثل زبان سغدی ماورالنهر از یک شجره مشتق بود .

و الحاصل جریان عظیم عربیت این زبانها را رویم رفته بشت . تنها درین میانه زبان « پشتو » در دره های مهیب و بلندیهای جبال وطن محفوظ و مامون ماند و قسماً پهلوای ساسانی از روی بر و بحر عبور کرده در سواد اعظم هند بناه برد .

ار ظهور اسلام سه قرن نگذشته بود نقلت تحمیلات لسان دور دست تر سامی احساس شد ، لهذا ادبای محیجه در صد چاره برآمده ، خدواستند به ایجاد زبان مشترک نویی جلوگیری از هجوم لسان نو وارد نمایند .

افغانستان و ادبای آن برای حصول این مقصد از همه بیشتر و بیشتر راه سعی و مجاهدت گرفتند ، زبانی که از آمیزش پهلوای ساسانی و عرب میرفت با برعه شهود نهد ، به پرورش و ترقی آن سعی و غیرت ورزیدند . نتیجه آن مساعی موجودیت

زبانی شد که آنرا فارسی امروزه شناسند . اولین ادیبی که شعر باین زبان سرود از اهل افغانستان ابوالعباس مروزی است در اواخر قرن سوم هجری .  
 عمال عرب برای از بین بردن السنه و آثار ابن مالک مفتوحه بی نهایت سعی ورزیدند . ولی بالعکس سلسله صفاریان نیروز ( نیروز نام تاریخی قسمتی از افغانستان ) در سیستان به پرورش و نوازش زبان جدید بذل همت نمودند . شعرای افغانستان از قبیل ابوشکور بلخی ، محمود و راق ، فیروز مشرقی ، خظله هراتی و غیره در آن دوره بسی خدمات شایان و نفیسی درین راه نمودند . این جنبش اولین ادبی در اواخر قرن سوم هجری واقع شد .

در قرن چهارم هجری خانواده سامانیان بلخ برمسند سلطنت افغانستان و ماوراءالنهر عروج کردند ، هرات و بخارا و سمرقند ، پایتخت علم و ادب گردید ، این خانواده ، فارسی جدید را از افغانستان ب ماوراءالنهر داخل نمودند ، شعرای افغانستان در آن زمینه رنج ها بردند و زحمت ها کشیدند ، تا ادبیات فارسی را جمیل ساختند ، از قبیل شهید بلخی ، دقیق بلخی ، مرادی ، طخزاری و غیره ، ازین بعد است که ادبیات فارسی تورکستان در جهان فضل و دانش شهرتی بیسزا حاصل نمود .

سلاطین غزنویه افغانستان در قرن های پنجم و ششم هجری ، ادبیات فارسی کوهستانی افغانی را در مثنوی عروج جلال و جمال رساندند ، آری جمال ادبی آن عهد ، هنوز نظیری در عرصه آگاه جهان ندارد .  
 شعرای مشهور افغانستان ، در آن دوره ، موافق بحکم زمان و مکان ، سنجایا و اخلاق محیط و سیاست ، قرائح و استعداد ، نایسترین معانی را با سلوب خاص این سرزمین در قالب الفاظ ، بامین ترین صورتی ریختند ؛ در استعاره و تشبیهات و ترکیب جملات ، اسلوب خاص ادبی کوهستانی افغانستان را بمنصه ظهور آوردند . ازینجا عنوان شعرای خراسان ( اسم قدیم افغانستان که مسلمانان او را



بان نام میخواندند) صفحات تاریخ ادبی جهان را کشفاده ، و زرین ترین سرلوحه را اختیار نمود . ادبای این دوره افغانستان ، از مشهورترین ادبای آسیا هستند ؛ از قبیل : عنصری ؛ منوچهری ؛ فرخی ؛ عسجدی ؛ سنائی ؛ ناصر خسرو ؛ ابورجا ؛ و ابوالفتح بسطامی و غیره .

شعرای افغانستان بعد از آل ناصر ، دورهای ادبی مملکت سلاجقه و خوارزم شاه را بمیدان علم و ادب برآوردند ، و در تمام آن اسلوب های ادبی ، تسلط و نفوذ شعرای غزنی و افغانستان حکومت می نمود .

سلاطین غور افغان خود طبیعی است ، باسلوب وطنی افغانستان ادبیات را ترقی دادند . ادبای اینعهد از مشاهیر شعرای افغانستان بودند از قبیل رفیعی ، جوهری ، ارزقی ، جبلی ، انوری ، ترمذی ، مولوی معنوی ، و طواط بلخی و غیره .

شعرای مملکت فارسی که پادشاه و وجود نهادند روپم رفته باسلوب ادبی افغانستان اقتدا کردند و اقتفاجستند ، تا دوره ادبی عصر حاضر بروی کار آمد .

و الحاصل ادبیات افغانستان بی نهایت ترقی نمود ، در محیط مستعد اونه شعراحتی شاعره های نامداری عرض جمال قوی بجه و ذوق و علم و فضل نمودند از قبیل امینیه ها و مخفیه ها ، مهرها ، بریلی ها ، اغابیکه ها ، رابه ها و عایشه ها و امثالها .

رزم سرانی ها و حماسه های شعرای غزنی مثل دقیقیه ها ، رافعی ها ، منینی ها ، هنوز در گوشها طنین مهربانی می اندازد ، مولوی ها ، سنائی ها ، فلسفه توحید و تصوف را در قالب اشعار چنان روح پرور و دلاویز زبختند که هنوز نظیری در صرصه گاه جهان ندارند .

از رزم سرانیهای مبدیجه ، قصاید غزا ، اشعار دلکش و روح نواز - افغانستان خود چگوئیم که در فضای بی انتهای ادبیات عالم هر یک ماهی اند تابنده و آفتابی

اند درخشنده . . . سیلابهای خانمان خراب کن مهاجمین خوارزم و مغول ، اگر چه طومار علم و ادب افغانستان را درهم پیچید ، ولی جواهر لایموت ذوق و استعداد فطری و قرائح ملی بکلی نمرد ، هر زمانیکه تندباد حوادث ناموافق بحالی مبداد ، جواهر متلائی ادب ، چون اخگر درخشانی از زیر خاکسترهای ویرانه این سرزمین ، بنور افشانی آغاز نمود ؛ و ازین قبیل اند جامی ها ، ناطم ها ، حاذق ها ، سالکها ؛ اسامی و بنائی ها ؛ زلالی و طاهرها و امثالها . . . درین دو قرن اخیریکه ، نسبتاً مملکت را در داخله آرامش و سکونتی نصیب افتاد ، و اجانب متجاسر ، از مملکت رانده شدند ، دوباره شعرای شیرین وطن ، بشعر سرایشها آغاز نمودند ؛ از قبیل : افغانها ؛ طاجرها ؛ جاز و غرتهها ؛ واسع و مهردلها ؛ بالاخره الفت ها ؛ طواف ها ؛ واصل و فاضل ها ، عشرت و وحشت ها و غیرها . . . ما نمیخواهیم ، راجع بادبیات گذشته وطن ، زیاده ازین داخل بحث شده ، درباره آنها انتقادی و یا حکمیتی عجلتاً ننماییم ؛ لهذا : می بردازیم بادبیات موجوده ، و حال شعری شعرای معاصر ، خواه نغم باشد خواه نثر . پس میگوئیم . . . ادبیات هر ملت ، مثلیکه محکم و خوب قرائح و اذواق ، استعدادات و محیط ، احتیاج و سیاست ، اخلاق ، و سویه علمیه و اخلاص سائر مؤثرات طبیعی ، باهم متفاوت و متمایزند ؛ همچنان دورهای مختلفه ادبی یک ملت در زیر اثر عوامل مذکور از همدیگر فرق و تفاوت دارند . چنانیکه نمیشود ، روح رزم سراپهای شعرای افغانستان را ، در کلبه نازک خیالی ها ، و خضوع کارانه ادبیات هند یافت ، و یا فلسفه تصوف فازس را در خطابه های یونان بالید ، همچنان نمیتوان حماسه های عهد فاتحان غزنوی و غور را در دوره تسلط مغول در افغانستان جستجو کرد .

پس واجب شد هر دوره در عالم ادبیات ، از خود مقتضیات جدا گانه از روی احتیاجات مادیه و معنویه ، و ساختمان فکری ملت ، در يك ملت داشته باشد .

اگر مجرای قلم بطور صحیح ، در عالم علم و ادب ، در يك عصر تهیه شود اسباب ترقی کیه روح ، تهذیب اخلاق ، ترقی و تکامل مادیه و معنویه همان ملت خواهد شد .

بالمعکس اگر ملتی در يك عهد به مقتضیات زمان و مکان دقت نکرده ، علی الرغم نوامیس طبیعی و عقابیه ، ادبیات خود را بسائقه تقلید صرف در قفای یکدوره گذشته تری مبدواند ، بعلاوه آنکه چون مقصدی ندارد ، کامیاب نمیشود ، عمری را درین راه بیهوده باخته ، و عاقبت یکروزی از زام رفته باز میگردد ، و بر عمر تلف کرده تلفت مینماید .

گناه این ضیاع عمری جامعه عاید بکسانیست که قلم در دست دارند و محصولات قلمیه آنها باعث سرگردانی عموم میگردد ، در واقع موجودیت این قلم نویسندگان سدره مجاری تقدم ادب و ادبیات است .

هکذا اگر در موقع تجدید اسلوب و طرق ادبی ، ادبا و شعرا مقتضیات و عوامل مؤثره محیط خویش را مد نظر نگرفته ، و باز بتقلید کامل ، بنام تجدد ادبی ، رویه و انداز ادبیات يك ملت بیگانه ، مخصوصاً بسر حد کمال رسیده را تعقیب نمایند ، لابد موجب خسارهای مادیه و معنویه جامعه بشمار خواهد رفت ، و ضرر این بیشتر از آن است که در بالا گفتیم .

راه صواب آنست که ادیبی يك مملکت ، سوقیات طبیعی و مقتضیات عصریه و احتیاجات جامعه و حکمهای مؤثره محیط ملت را در نظر گرفته ، قلم را بکار وادارند ، و ازین راه بمنزل تکامل و ترقی تدریجی واصل شوند .

یگانه وسیله انتخاب این طریق نیز داشتن مؤسسه ها ، انجمن ها ، جرید ، مجلات ، کافرانسها ، خطابه های ادبی است ، تا بعد از تعیین خط حرکت ، از یکطرف بتوحید افکار ادبا ، و از طرفی به نشر مقاصد و ترویج و ترقی ادبیات



مصرفی شوند. لیکن در این باره، قریباً هیچ مطالعه‌ای صورت نگرفته است.

امروز که اولین انجمن ادبی در افغانستان، بسایه علم و ادب پرور پادشاه کمالات آگاه او اعلیحضرت نادرشاه غازی تأسیس گردیده، و خوشبختانه مجله ادبی بنام کابل بمطالعه هموطنان میگذارد، فرض و قرض ملی و ادبی ادبای محترم و ارباب فضل و دانش مملکت است، که قولاً و قلماً و عملاً از هیچگونه همراهی علمی و ادبی، نسبت باو مضائقه نفرمایند، تاوسیله این همراهی و تعاطی افکار، در انتخاب خط حرکت ادبی وطن، و اصلاح عیوب پیشمار ادبی، و اسلوب بوقلمون صفح آن، بتوان خدمتی شایسته ادا نمود، و تا اندازه از مسئولیت خویش در پیشگاه محاکم نسل آینده کاست.

واقعاً بیک نظر میتوان فهمید، ادبیات امروزه مملکت باوجودی که ندارد، بی نهایت معیوب و مضحک است در منظومه ها و منظوره ها حتی جراید و اسلوب مکاتبات خصوصیه و عمومیه امروزه ما هیچ صنعت و فنیستی، نه از قواعد و صنایع ادبی قدما موجود، و نه هیچ سلاست عبارت، و انشا، و روشنی، و وضوح مطالب و معانی، و حسن ترتیب و ترکیبات اسلوب عصری معلوم است.

تقریباً در سالهای اخیر عهد شاه شهید تجدد ادبی، در مملکت آغاز نمود؛ از آنجا که وسایل صحیحه برای ترتیب و اجرای این مطلب نفیس وجود نداشت، برخلاف انتظار این تجدد بیقاعده، اسباب گمراهی ادبی مملکت گردید؛ و یوماً فیوماً اوضاع علمی محیط، رشته بیچیده ادبیات را زولیده تر ساخت.

بحدیکه امروز نمیتوان فهمید زبان ادبی مملکت کدام است، و اصول و قواعد تحریر نظم و نثر، انشا و املائی آن کدامها هستند.

زیرا اسلوب ادبای متقدم، با اسلوب عصری نماند، بطور ناقصی آمیخته شده، و لغات، کلمات، جملات، مصطلحات مخصوص لسان اجنبی، داخل زبان و تحریر فارسی کوهستانی افغانی گردیده است، در صورتیکه غالب از اینها

در زبان فارسی و طنی کلمات صحیحه و مترادفی داشته ، و از قرنها ما نوس و مستعمل بوده است .

اغلاط صرفی ، نحوی ، لغوی ، املائی ، زبان امروزه ما را ، آشفته و پریشان ساخته است ؛ بحدیکه میتوان گفت در اثر این ترکیبات عجیبه ، حتی شیوه و رسم الخط افغانستانی قریب است از بین برود ، و بدو ضآن ، رسم الخطهای مختلفه از ممالک بیگانه ، بمالی سیاحت کنندگان آن بلاد قرار گیرد .

شک نیست اصلاحات اینهمه نواقص و عيوب زبان موجوده و ترقی ادبیات افغانستان ، موافق بمقتضیات زمن و مکان کار سهل نیست ، اینکار واجب مینماید زبان و ادبیات افغانستان مستقل باشد .

لغات بیلزوم اجنبی قوی و تبعید ، و آنچه قبول میشود تابع قواعد خود زبان گردد ، زبان و قلم عوام بهم نزدیک بلکه یکی شود ، قواعد زبان تقریباً باصول مغرب تدوین ، و لغات و طنی جمع گردد ، اغراقات گذشته و وهمیات بیفایده دور ، سلاست و روانی کلام و انشاء معمول شود ، آنگاه میتوان ادبیات یعنی نظم و نثر وطن را ، باداشتن روح انتقاد ادبی ، برای تهذیب اخلاق و توجید ملت در افکار و آراء و تشویق اهالی بعلم و فضل و تحذیر از صفات مذمومه ، و آشنا ساختن بزموز زندگی عصری و الحاصل برای ترقی و تکامل جامعه بکار انداخت ، و اینهمه امور سنگین وابسته کهمک و همراهی تمام ادبا و فضلا ، و ارباب جراید ، و صاحب قلمان مملکت است نسبت بانجمن و مجله ادبی کابل .

میر غلام محمد :

